روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۱۹ فروردین ۱۳۹۳ • ۸ جمادی‌الثانی ۱۴۳۵ • ۸ آوریل ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۱۹۸۵ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۶ • اذان مغرب ۱۹:۵۰ • اذان صبح فردا ۵:۱۳ • طلوع آفتاب ۶:۴۰

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

احمدی‌نژاد در آمبولانس

پوریا عالمی

خلاص. پا روی ترمز. پشت ترافیک میدان رسالت. ثانیه‌شمار قرمز؛ ۶۳۰۰ . یعنی ترافیک ابدی. درینگ. درینگ. «الو. مامان؟ جانم؟ گفتم روی این خط زنگ نزن. من گوش‌به‌زنگم که بروم بالا سر مریضی، بیماری، چیزی.» کلاچ‌ترمز. نیم‌متر حرکت به جلو. ترمز. ثانیه‌شمار ۴۵۰۰ تا قرمز. دستی بالا. «مامان، چرا فکر می‌کنی مسوول همه‌چیز توی این مملکت منم که هرچی می‌شود به من زنگ می‌زنی؟» موتوری توی آینه‌بغل. «مامان، گرانی؟ تورم؟ آلودگی هوا؟ بی‌آبی؟ حقوق معوقه؟ سیاست خارجی؟ یارانه؟ بابا اینها مسوولش من نیستم... کیه پس؟ خب آقای احمدی‌نژاد.» ثانیه‌شمار ۶۳ تا قرمز جگری را نشان می‌دهد. «چی؟ چی؟ برم سراغ باعث و بانیش؟ سراغ احمدی‌نژاد؟ مادر من... نمیشه که... چی؟ شیرت‌رو حلال نمی‌کنی؟ عاقم می‌کنی؟ای‌بابا... چشم... چشم... بوس.» بوق‌بوق. چراغ سبز.

زدم توی دنده و آژیرکشان پیچیدم سمت نارمک. میدان هفتادودوم. سر بن‌بست هدایت ایستادم و بوق زدم.

آقای احمدی‌نژاد با همان زیرشلواری سورمه‌ای خط‌داره، که توی فیلم تبلیغاتیش باهاش باغچه را بیل می‌زد، آمد دم در و گفت: «شما بوق می‌زنی؟ برای من بوق می‌زنی؟»

گفتم: «سلام دکتر. بپر بالا بریم.»

گفت: «سوار آمبولانس بشم؟ شما مرض داری؟ یا شما آزار داری؟»

گفتم: «دکتر، جان من دوتا جمله بگو غیرسوالی باشه. سوارشو بریم. کارت دارم.»

تا راه افتادیم گفتم: «ببین، دکترجان، من کاری ندارم کی به روحانی رای داده، کی به شما. اصلا کاری ندارم کی به قالیباف رای داده. عارف هم که بماند. فقط تنها چیزی که می‌دانم این است که این کاری که شما کردی، واقعا کاری بوده کارستان. یعنی کار + ستان. یعنی کار را از دست خارج کرده.»

گفت: «خب؟»

گفتم: «من مطمئنم تیم اقتصادی روحانی از پس این کاربرنمی‌آید.»

گفت: «کدوم کار؟»

گفتم: «همین حل معضل پرداخت یارانه‌ها.»

گفت: «چشه؟»

گفتم: «۷۶میلیون و ۶۰۰ هزارنفر ثبت‌نام کرده‌اند دارند پول می‌گیرند. می‌شود ماهی سه‌هزارو۵۰۰میلیاردتومان. این پول از درآمد دولت بیشتره. هیات دولت برای پرکردن این پول، کم مانده بروند دوباره ازدواج کنند، که وام ازدواجشان را هم بردارند بزنند به زخم یارانه‌ای که بر پیکر اقتصاد و جامعه برجا گذاشتی.»

گفت: «ازدواج جوانان خوبه که. من ایرادی نمی‌بینم. جوان مردم ازدواج نکند خوب است؟ شغل نداشته باشد سرش را به یک کاری گرم می‌کند. زن نداشته باشد سرش را به چی گرم کند؟ ببینم شما زن داری؟ آیا نباید ازدواج کنی؟ وام ازدواج بد است؟ بد است یک وامی بگیری با این دستت پول بشماری، با آن دستت از دست خانومت استکان چای بگیری؟ می‌خواهی دستت خالی باشد؟ می‌خواهی دست‌تنها بمانی؟ اصلا بیا «دانشگاه ایرانیان» ثبت‌نام کن. رشته آموزش پخت کیک زرد در زیرزمین دوست نداری بخوانی؟ رشته کاپشن‌دوزی سنتی چطور؟ رشته پرورش سیب‌زمینی موضعی چی؟ ...»

زدم روی ترمز.

گفت: «چی شد؟ چرا نگه داشتی؟»

گفتم: «دیگر مزاحم شما نمی‌شوم. بفرمایید پایین.»

داشت بهم لبخند می‌زند. گوشی را برداشتم و زنگ زدم به مادر... « الو... مامان... مامان... آره... دیدمش... ببین چیزه... من خودم مسوولیت همه این چیزها را برعهده می‌گیرم... فقط نگو دیگر برو دنبال باعث و بانیش...»

بعد برگشتم دیدم هنوز دارد به من لبخند می‌زند.

گفتم: «دکترجان، کاری نداری؟»

گفت: «من کاری ندارم؟ شما کاری داری؟» بعد زل زد به چشم‌هام و لبخند زد. یک نگاه کردم این‌ور، یک نگاه کردم آن‌ور، درِ آمبولانس را باز کردم و دویدم به سمت پایان بزرگراه... .

کارتون خواب

علی جهانشاهی

alij.shahi@gmail.com

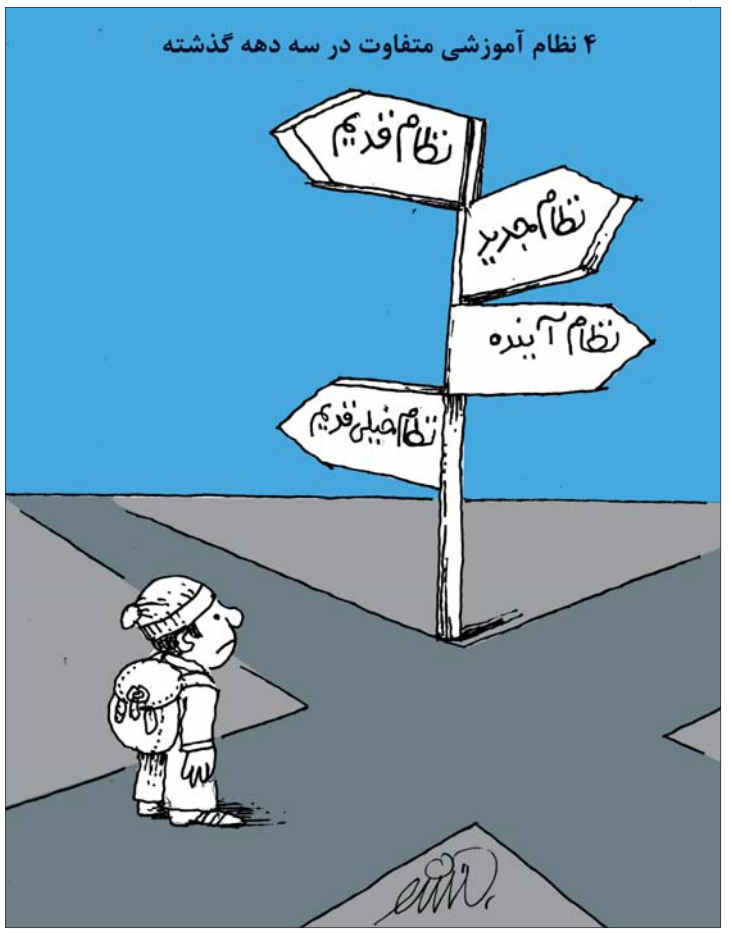

کافه نظر

یارانه؛ انصراف یا حق؟

شرق، دنیا عیوضی: تاکنون به بیش از ۷۷میلیون‌نفر از شهروندان ایرانی یارانه پرداخت شده است که بیش از ۲میلیون آن مرده یا بیرون از ایران زندگی می‌کنند. حجم پولی که هرماه روانه حساب‌های مردم می‌شود، پول‌های سرگردان را به‌همراه آورده است. بسیاری از روستاییان نگران ازدست‌دادن یارانه یا حذف نام خود هستند و تشویق‌ها و پیامک‌ها و زیرنویس‌های تلویزیون سبب شده که طنزهای متعدد ساخته شود. درباره این مبلغ قابل‌توجه ماهانه نظرات متعدد است. عده‌ای این را حق خود می‌دانند که سرانجام و بعد از مدت‌ها از سوی دولت به آنها داده شده است. عده‌ای بر این باورند فشار اقتصادی که به‌دنبالش افزایش نقدینگی و کاهش خدمات زیرساختی و افزایش خدمات درمانی را برای مردم همراه داشته، میراثی است که از دولت پیشین برجا مانده. به گفته کارشناسان اقتصادی حذف اقشار پردرآمد جامعه از دریافت یارانه می‌تواند جبران این فشار مالی برای دولت باشد. تبعات مثبتش می‌شود همان تولید بنزین باکیفیت، کاهش آلودگی هوا و تاثیر مستقیم روی محیط‌زیست یا کاهش هزینه‌های درمانی و کمک به سلامت مردم و همین‌طور بهبود ناوگان حمل‌ونقل شهری و کمک به رفاه شهروندی. سیاست‌های تشویقی برای حذف خودجوش مردم بارها اعلام شده و می‌شود، حتی شماری از هنرمندان و اقشار فرهیخته جامعه با مشارکت در کمپینی به‌نفع افراد کم‌درآمد از گرفتن یارانه‌شان انصراف داده‌اند تا گامی شود به سمت سلامت اقتصادی کشور و تبعات شهروندی و زیست‌محیطی آن. پیش از این عنوان شده بود که ۱۵۰ نماینده مجلس جزو گیرندگان یارانه هستند.

پوران درخشنده ◄ کارگردان

پرداخت یارانه‌ها شروع خوبی نداشت. پرداخت یارانه نقدی که از دولت سابق شروع شد از همان ابتدا با اشکالاتی مواجه بود و اینک من موافقم که این مبلغ به اقشار کم‌درآمد و نیازمند جامعه پرداخت شود و کسانی که توان مالی بیشتری دارند از دریافت آن انصراف دهند. ما می‌بینیم افرادی هستند که نیازی به این مبلغ ندارند و چرا باید حق دیگری که نیاز دارد را بگیرند، انصراف آنها می‌تواند شرایطی را برای دولت فراهم کند برای ایجاد مشاغل و افزایش خدمات درمانی و به‌طور کلی مباحث زیرساختی و اقتصادی کشور و نیز کمک به سلامت اقتصادی که بدنه جامعه را نجات خواهد داد. درخشنده در پایان با اشاره به اینکه از ابتدا یارانه دریافت نمی‌کرده است، گفت: «توجه به شرایط زیست‌محیطی و معیشتی و درآمدزایی برای مردم جامعه بیش از هر چیز دیگری مهم خواهد بود.»

علیرضا داوودنژاد ◄ کارگردان

آنچه مسلم است فاصله غنی و فقیر در جامعه ما آنقدر زیاد است که بدون تردید پرداختن یارانه به اغنیا یک کار عبث و بیهوده است و گرفتن یا نگرفتنش چندان تفاوتی برای آنها ندارد. در عین حال پرداختن به فقرا و ضعفا یک مبحث ضروری است. نکته آنجاست که ضعفا رسیدگی بیشتری نیاز دارند که اصلا نمی‌دانیم با این میزان یارانه تغییری در حال آنها ایجاد می‌شود و لازم است که اغنیا هم برای کمک به اقشار کم‌درآمد به‌طور منطقی کاری انجام دهند.

مهدی دواتگری ◄ نماینده عجب‌شیر و مراغه

از همان ابتدا نامم در بین دریافت‌کنندگان یارانه نبود. من معتقدم وقتی بعضی از مسوولان و هنرمندان اعلام می‌کنند که از دریافت یارانه انصراف داده‌اند جدا از بحث تبلیغاتی‌اش چندان کار ویژه و خاصی محسوب نمی‌شود به این دلیل که گفته می‌شود اگر توان مالی داشتید چرا از ابتدا می‌گرفتید یا انصراف ندادید؟ دواتگری در ادامه یادآور شد انصراف اقشار پردرآمد از دریافت یارانه نکته مهمی است و این همدلی با دولت می‌تواند این صرفه‌جویی را همراه داشته باشد که به باقی اقشار جامعه و مباحثی چون ایجاد اشتغال برای جوانان و رونق اقتصادی و افزایش تولید کمک کند.

خبرهای فردا

- از فردا مرحله دوم ثبت‌نام یارانه نقدی آغاز می‌شود. طبق برنامه اعلام‌شده، ثبت‌نام از سرپرستان متقاضی نیازمند یارانه نقدی که عدد سمت راست شماره کارت ملی آنها «صفر» است از صبح فردا، به‌طور همزمان در سراسر کشور و از طریق سایت اینترنتی www.refahi.ir یا از طریق مراکز کمیته امداد، بهزیستی، دفاتر پستی، استانداری‌ها و فرمانداری‌ها انجام می‌شود.
- فردا بیستم‌فروردین به مناسبت دستیابی جمهوری‌اسلامی ایران به فناوری هسته‌ای به نام «روز ملی فناوری هسته‌ای» نامگذاری شده است.
- فردا به گفته مدیر امور عشایر استان تهران کوچ بهاره عشایر از مناطق قشلاقی به سوی مناطق ییلاقی آغاز می‌شود.
- نشست هیات اجرایی کمیته بین‌المللی المپیک به میزبانی ترکیه، فردا و پس فردا برگزار می‌شود.
- فردا زمان پایانی تعیین شرایط فروش و مالکیت پرسپولیس و استقلال است. این بحث برای اولین‌بار و به‌طور جدی در هیات‌دولت و در شورای واگذاری خصوصی‌سازی مطرح شده است.
- اگر اهل مرور تاریخ باشید، بر اساس تقویم، فردا روز قطع رابطه ایران با آمریکا نیز هست.

روزگار سپری‌شده

گفت‌وگوی «شرق» با بنی‌اعتماد:

آرزوی «رخشان»

عسل عباسیان

کارنامه «بنی‌اعتماد» همچون نامش، در این سال‌ها «رخشان» بوده است. فیلم‌هایی چون «روسری آبی»، «زیر پوست شهر»، «بانوی اردیبهشت» و همین اواخر هم «قصه‌ها» در کارنامه هنری او، همگی گواهی بر این ادعا هستند. علاوه بر اینها، «آلن برونه» او را یکی از برترین فیلمسازان زن جهان توصیف کرده است. «بنی‌اعتماد» چهاردهم فروردین‌ماهی که گذشت ۶۰ ساله شد. اما، او در گیرودار نوروز و دیدوبازدیدها به دعوت ما برای گفت‌وگویی با مضمون گذر سالیان و رنج‌ها و لذت‌ها «آری» گفت که حاصل آن را می‌خوانید.

هنرمندی چون شما که این همه دردمند است و همواره دغدغه‌های اجتماعی دارد، آیا اساسا از زندگی لذت هم می‌برد؟

مسلما زندگی لذت‌های خودش را دارد، اما برای هر کسی به نوعی. طبیعی است که وقتی زاویه نگاه و حساسیت آدم فراتر از مسایل شخصی خودش و دایره کوچک ارتباطات نزدیکش باشد، همه وقایع و موقعیت‌های بیرونی می‌تواند تاثیرگذار در حال و احوالش باشد.

چطور می‌توان دردمند بود و لذت هم برد؟

زندگی آمیزه غم‌ها و شادی‌ها، لذت‌ها و دردهاست، ولی بی‌دردی، بدترین دردهاست. لذت زندگی را در بی‌خبری و عافیت‌طلبی پیداکردن، زندگی باطل است.

زن‌بودن و فیلمسازبودن، در جامعه سنتی ایران حتما مصایب بی‌شماری دارد. بله؟

فیلمسازی کار سختی است و هر کار سختی طبیعتا مشکلات خاص خود را دارد. مشکلات و سختی کار فیلمسازی به واسطه ماهیت صنعت- هنر آن ابعاد مختلفی دارد که برای همه فیلمسازان مشترک است و ربطی به جنسیت ندارد.

متولدشدن در فصل بهار و ماه فروردین، چه ویژگی‌ای در شما ایجاد کرده است؟

اعتقادی به ویژگی‌های شخصیتی مرتبط با ماه و فصل تولد ندارم.

در کارنامه فیلمسازی شما، همواره ماجراهای قشر آسیب‌دیده و به حاشیه رانده شده دستمایه بوده‌اند. این توجه به این قشر و درباره‌شان فیلم‌ساختن از کجا در شما نشات گرفت؟

شروع کار فیلمسازی‌ام از سال‌های دهه ۶۰ و مستندسازی در حال و فضایی که بیشترین گرایش نسل ما به آرزوها و آرمان‌هایی برای برقراری عدالت اجتماعی بود. مستندهای پرگویی هم که در آن سال‌ها ساختم درباره شرایط مهاجران روستایی به شهر، وضعیت زندگی کارگران، شهر تهران به‌عنوان قطب بلعنده امکانات اقتصادی، اجتماعی کشور و فیلمنامه‌های ساخته‌نشده‌ای که در همان دوران نوشتم همه رویکردی در همان مسیری داشتند که فیلم‌های بعدی‌ام ساخته شد.

رخشان بنی‌اعتمادی که حدودا ۳۰ سال قبل «خارج از محدوده» را ساخت، با رخشان بنی‌اعتمادی که در سال‌های اخیر «قصه‌ها» را ساخته است، چقدر تفاوت کرده و اتفاقات جامعه و گذر سالیان چه تاثیری بر نگاه او گذاشته‌اند؟

واقع‌بین‌تر شده‌ام والا تفاوتی در نگاهم نسبت به زندگی احساس نمی‌کنم.

به‌عنوان یک زن روشنفکر که دغدغه‌های اجتماعی و هنری دارد، چطور تصمیم گرفتید مادربودن را هم تجربه کنید؟ آیا مادرشدن، فرصتی از شما برای تفکر و تعمق و مطالعه سلب نکرد؟

تجربه همزمان درس‌خواندن و کارکردن و مادرشدن از ۲۰سالگی و تلاش برای برقراری تعادلی بین همه این مسوولیت‌ها، روش زندگی‌ام شد که به مدیریت طاقت‌فرسایی نیاز داشت اما شرایط دوران جوانی نسل ما متفاوت بود. در آن دوران اثبات حضور اجتماعی معنایی تفکیک‌شده از نقش‌های تعریف‌شده برای زن نداشت.

آیا هرگز در زندگی زن روشنفکری چون شما، کدبانوبودن -به‌عنوان یک ویژگی زنانه- هم دغدغه بوده است؟

مدیریت امورخانه در حد معمول ولی با جدیتی برابر با کار فیلمسازی، طبیعتا یکی از مسوولیت‌های من است ولی ادعای کدبانویی ندارم. نکته مهم این است که در خانواده ما توقعات و انتظارات از همدیگر با درنظرگرفتن شرایط کاری هریک از ما تعریف می‌شود.

کودکی شما چطور گذشت که مسیر امروزتان اینطور رقم خورد؟ چه تصویر زنده‌ای از آن روزها در ذهن شماست؟

روزگار خوش کودکی‌ام کوتاه بود و با رفتن پدر در ۹ سالگی، انگار همه خاطرات رنگی‌ام رنگ باخت. پدر اهل شعر بود و شور و با دلی به وسعت دریا از بخشندگی و ازخودگذشتگی و معترض به بی‌عدالتی‌های اجتماعی. تا سال‌های دور بعد از رفتنش وقتی کسانی خاطرات مربوط به او را بازگو می‌کردند غرق غرور می‌شدم و شاید زمینه حساسیت‌های من نسبت به مسایل پیرامونم از دوران کودکی، به همان درس‌هایی برمی‌گشت که ناخودآگاه از پدر آموخته بودم.

اصولا روز تولدتان را چطور سپری می‌کنید؟

شخصا اصراری به یادآوری روز تولدم ندارم ولی خانواده و دوستانم حتما فراموش نمی‌کنند.

تلخ‌ترین یا سخت‌ترین روز تولدی که پشت‌سر گذاشتید را خاطرتان هست که مربوط به چه سالی بوده و چرا تلخ شده؟

خوشبختانه روز تولد تلخی یادم نیست، همیشه خوب گذشته، اما در همین لحظه، خاطره روزی که یادم نیست چه سالی بود قلبم را فشرد. در دفتر خیابان زرگنده باز می‌شود، عزیز نازنینم، ژیلای مهرجویی با بقچه چهل‌تکه خوش‌رنگی وارد می‌شود. بقچه را باز می‌کند. کیک ساده‌ای را در قابلمه پخته و روی میز می‌گذارد و چوب کبریتی روی آن آتش می‌زند و می‌خواند: تولد، تولد، تولدت مبارک... به قول نوشی، دوست مشترکمان هیچ‌کس بعد از رفتنش این‌جور آتش به دل دوستانش نزده، یادش گرامی.

در سنین جوانی همه تصاویر به لحاظ کیفیت بصری - و نه از نظر معنا و مفهوم - تروتازه‌اند. امروز چه اندازه درخت‌ها و گل‌ها و کوه‌ها برای شما شبیه تصاویر ۱۵ یا ۲۰سالگی‌تان هستند؟اساسا روزهایی که ۲۰سالگی را می‌گذراندید چه حال و هوایی داشتید؟ بیشتر حال و هوای عاشقانه و شاعرانه داشتید یا همان زمان هم دغدغه‌های اجتماعی پررنگ‌تر بودند؟

چرا این‌طور تصور می‌شود که اگر دغدغه اجتماعی داشته باشیم زندگی بی‌رنگ می‌شود؟ یا اگر طراوت جوانی از ظاهر آدم محو شود، نگاه به زندگی هم کم‌سو می‌شود؟ زندگی در ورود به ۶۰سالگی برایم به همان اندازه با شکوه و انگیزه است که در ۲۰سالگی بوده. عمر ما در کل جهان هستی به طول پلک‌زدنی است که چند سال بیشتر و کمتر آن مهم نیست. مهم کیفیت چگونه‌زیستن است. آرزوی محالم این است که ای کاش با تجربه این روزگارم جوانی را گذرانده بودم.

در این سال‌ها، روزهای سخت، کم نبوده‌اند. روزهای سخت را چطور سپری می‌کنید. یعنی در لحظات استیصال چه جمله‌ای به خود می‌گویید که کمک‌تان می‌کند باز هم امیدوارانه ادامه دهید؟

مقاومت، کوتاه‌نیامدن، تن‌ندادن و کار و کار و کار، به قول بزرگ بزرگوار، توران میرهادی، سختی‌ها و مصیبت‌ها را باید به کارهای بزرگ تبدیل کرد.

با توجه به رویدادهای اخیر و سال‌هایی که پشت‌سر گذاشتیم، دغدغه این روزهای شما چیست؟ یعنی چه اتفاقی دستمایه فیلم بعدی‌تان خواهد بود؟

کارهای مانده زیاد و فرصت کم. حتما دستمایه فیلم و فیلم‌های بعدی هم موضوعاتی نزدیک به آنچه تا حالا ساخته‌ام خواهد بود. یکی از مهم‌ترین اتفاقات زندگی‌ام در سال پیش، استقبال تماشاگران جوان بعد از نمایش فیلم قصه‌ها در جشنواره فجر بود. اینکه هنوز نسل جوان با قصه‌های من ارتباط برقرار می‌کند موهبت بزرگی است.

کدام‌یک از کاراکترهای فیلم‌هایتان، با شما در این سال‌ها بیش از بقیه همراه بوده‌اند و با او زیسته‌اید؟

کم و بیش همه‌شان.

آیا هرگز در این ۶۰ سال، تماشای یک فیلم، مطالعه یک کتاب یا ملاقات با یک فرد، مسیر شما را متحول کرد؟

مسیر کاری و فکری‌ام را نه واقعا، ولی یادم می‌آید وقتی برای اولین‌بار فیلم «راه» یلماز گونی را دیدم چند شب بی‌خواب شدم و در حسرت ساختن فیلمی مثل آن پرپر زدم.

تولدی دیگر

برای رخشان بنی‌اعتماد

این یا او؟

لیلی گلستان

آیا تا به حال شده که فکر کنید چقدر خوب است که هستید و می‌توانید (این) یا (او) را ببینید؟

این (این) یا (او) می‌تواند یک گل زیبا باشد یا یک آسمان آبی و گسترده. می‌تواند یک نقاشی زیبا باشد یا یک موسیقی فرح‌بخش یا کسی با شخصیتی خاص، استثنایی و دوست‌داشتنی. این (این) یا (او) می‌تواند با بودنش، با حضورش، یا با کار و اثرش احساسات شما را برانگیزاند، شما را تکان دهد، آگاه‌تان کند. شما را دلشاد یا غمگین کند.

این (این) یا (او) توانسته بر شما اثر بگذارد و همین اثرگذاری (این) یا (او) را از باقی چیزها و کس‌ها جدا می‌کند، برای شما مهم می‌شود و شما ارزش خاصی برایش قایل می‌شوید و دوستش می‌دارید.

رخشان بنی‌اعتماد کسی است که هرگاه به او و کارهایش فکر می‌کنم به خود می‌گویم: چه خوب است که هستم، چه خوب است که او را می‌شناسم، کارهایش را می‌بینم و لذت می‌برم. و به وجودش، حضورش و توانایی‌اش افتخارمی کنم.

او کارش را خوب می‌داند و جامعه‌اش را خوب می‌شناسد و با دانایی و ذکاوت توانسته این شناخت را درست ارایه کند: زیر پوست شهر، نرگس، خون‌بازی و گیلانه... (آی ننه گیلانه، که هنوزشنیدن نامت مرا احساساتی می‌کند).

رخشان بنی‌اعتماد زنی است باجسارت، باکفایت، باهوش و رند. سال‌ها در سینمای مستند آثاری با مضمون اجتماعی ساخته و دغدغه معضلات جامعه‌مان را داشته و دارد. معتقد است باید نشان داد، باید مطرح کرد، باید دل سوزاند تا بشود حل و رفع کرد. به‌عنوان یک زن در این جامعه ضد زن خوب ایستاد و با دشواری‌های زن بودنش مقابله کرد. زیر بار زور نرفت. فیلم ساخت و توی کشو خانه گذاشت. اما هیچ فیلمی توی کشو نمی‌ماند. و نماند.

میخش را کوبیده و تکلیفش را روشن کرده است.

زنی ستایش‌برانگیز. مستدام باد.

میراث فردا

باستانی‌پاریزی و تاریخ مردم ایران

ابراهیمبای سلامی . عضو هیات علمی سابق دانشگاه تهران

باستانی‌پاریزی درختی پرثمر بود که به‌سان «خاتون هفت قلعه» ذهن و زبانش ره خدمت مردم می‌جست. او فراتر از تاریخ‌نگاری کلاسیک، سرگذشت مردم، جغرافیا، ادبیات و موسیقی را با قلمی سحرآمیز برای نسل‌های پیاپی ایران می‌نوشت. باستانی چون چشمه‌ای جاری از زلالی «نای هفت‌بند» می‌گذشت تا از «پاریز تا پاریس» حکایتی ویژه و ناب از کرمان و ایران ارایه کند. به قول عباس زریاب‌خویی او با نگارش «خودمشتمالی» اعتراف به اشتباه را هنرمندانه آموخت و مدون کرد. باستانی تاریخ را از رویکردهای آکادمیک به سطح جامعه و ادبیات عامه‌پسند رساند و زوایای پنهان و آشکاری از شهر و روستاهای ایران را دوباره تعریف و ترسیم کرد. او به‌سان «شهریار عدل» از هر خشت خام، ورقی از تاریخ ایران می‌گشاید و به دیوارهای گلی روستاهای کرمان خیره می‌شود و با اشاره به توده‌های خاشاک متراکمی که بر سر دیوار نهاده شده به تحلیل امنیت مردم شرق ایران می‌پردازد. در سطحی دیگر به پژوهشگران توصیه می‌کند که از هماهنگی علم و ثروت غافل نشوند. در مراسم تجلیل از نقش و مقام «حاج امین‌الضرب» که به همت موسسه تحقیقات علوم انسانی در سال ۱۳۸۷ در دانشگاه تهران برگزار شده بود با مکثی معنادار در سخن به محققان هشدار داد که پس از ۵۰سال تلاش علمی دریافتم اگر علم به ثروت منتهی نشود راه به‌جایی نخواهد برد و تشخیص هدف و فایده تحقیق بر هر امر دیگری اولویت دارد. در آذر ۱۳۹۰ باستانی به پاس احترام به ایرانشناس معروف ایتالیایی پروفسور انجلومیکله پیه‌مونتسه در مراسم اهدای بیستمین جایزه ادبی و تاریخی بنیاد دکتر محمود افشاریزدی که به یادگار از اهتمام شادروان ایرج افشار برگزار می‌شد شرکت کرده بود هنگامی که به حضورش رسیدم پرسید اخیرا یکی از شما خوافی‌ها فوت شده بود و من باعجله گفتم آری جناب خطیب غوث‌الدین احراری امام جمعه اهل سنت شهر خواف، استاد با احترام به آن مرحوم گفت نه منظورم آن کسی است که ساز می‌زد. گفتم علیجان، و باستانی با هیجان ادامه داد آری علیجان در نواختن سرنا کم‌نظیر بود متعجب شدم که چگونه استاد، علیجان مرادی یک مرد گمنام روستایی اما هنرمند ایرانی را در دوردست‌ترین نقاط این سرزمین به‌یاد دارد، شاید برای اینکه او نیز در آهنگ و ملودی حماسی و جانسوز سرنای خویش چون قلم باستانی، زخم‌های مانده ز پیکارهای سخت و ضجه‌های مانده ز دوران دوردست را هنگام تپیدن دل‌ها برای هم یا سوزش قبیله دل بهر قطره‌ها همراه مویه دلش در میان ساز در صدای زیروبم هر نوا جانانه می‌نواخت... .